کیهان: آل‌احمد در ویلای شخصی‌اش مرد!

مرحوم «محمود گلابدره‌ای» که داستانواره «فاجعال» او چند بار تجدید چاپ شد و تا اواخر عمر خود را «جوجه جلال» می‌خواند و به آن اصرار می‌کرد، در بخشی از گفت‌وگو با یادنامه آل‌احمد، شماره سوم یادآور می‌گوید: «کیهان جغنگ نوشت «جلال آل‌احمد در ویلای شخصی‌اش در شمال مرد!» یک تکه زمین توکلی داده بود به جلال و جلال با دست خودش خشت روی خشت گذاشته بود و به قول خودش عمارت کلاه‌فرنگی درست کرده بود و اینها نوشته بودند ویلای شخصی! از مردمان هم دست برنمی‌داشتند. فضای سال‌های ۴۷ - ۴۶ دنیا را برو ببین. هر روشنفکری با باید سوسیالیست می‌بود یا عضو یکی از احزاب کمونیست دنیا. غیر از این بود، اصلا روشنفکر نبود، اروپایی و هندی و ایرانی هم نداشت. در چنین فضایی جلال آل‌احمد کفر ابلیس را مرتکب شده و رفته گفته لسلام! معلوم است که باید پوستش را کند. همه به او فحش می‌دادند، حتی اینهایی که ادعا می‌کنند طرفدارش بودند و برایش سینه‌چاک می‌کنند. کسی نبود که مسخرخاش نکند. روشنفکرها که غوغا کردند»

سقوط از درجه رفیع روشنفکری

جلال بسیاری از مقولاتی را که این جماعت (روشنفکران) قرار بود سال‌ها از قبال آن نان بخورند و اما و اطوار دریابوارند، از اثر انداخت. برخی تصور می‌کنند داوری‌های سیاسی و تاریخی جلال در دهه ۴۰، عامل مخالفت روشنفکرها با او است ولی من این طور فکر نمی‌کنم. این جماعت دغدغه آزادی و استبداد ندارند. چند نفر از اینها را اسم ببرم که برای «دقیقت» و پژوهش‌های عمیق و پردامنه خودشان، جایی را امن‌تر از ساحت شهنوازی هنرپیور پیدا نکردند و از او حقوق و خانه نگرفتند. مشکل اینجا بود که در زمانه ما و بویژه جلال، سکه روشنفکری را به نام مجموعه‌ای از عشق و نفرت‌های ثابت و کلیشه‌ای ضرب زده بودند. جلال با داوری‌هایی که کرد، آن سکه را از اعتبار انداخت. او سنی داشت شرایط و بایسته‌های نگاه روشنفکرانه به وقایع را تغییر دهد. در آن روزگار اگر روشنفکری در تحلیل وقایع مشروطه یا تجدد‌های رضاخانی یا تحلیل نقش جریان مذهبی در تاریخ معاصر، از مرزی عبور می‌کرد و تحلیل او خلاف آمد روزگار

جلال در کودکی

بود، رسما از حیطه روشنفکری بیرون می‌افتاد و از این درجه رفیع(!) ساقط می‌شد. (شمس آل‌احمد، برادر جلال)

علیه مذهب‌سازی‌های خصوصی و دربسته

جلال با دوستان خود در رابطه با تحریف در دین و اعتقادات مردم هم تعارف نداشت. در اعتراض به مقاله‌ای در باب «پهلوی‌گری» در مجله راهنمای کتاب، به ایرج افشار، مدیرمسؤول این مجله نامه‌ای نوشته که به قول سیدهادی خورشوفی غیر از «خطاب طنز»، عتاب تندی هم دارد. او در نامه به ایرج افشار می‌نویسد: حضرت ایرج افشار! مدیرمسؤول مجله راهنمای کتاب، و اما بعد توجه سرکار را به ۴ سطر آخر صفحه ۲۳۱ (از همین شماره شهریور ۱۳۴۵) تان جلب می‌کنم (که در آن حضرت دکتر شاهپور راسخ فرموده) «او اخیرا نیز ۲ جنبش مهم مذهبی- ایرانی جهانگیر شده است و...» و الخ). خواهش می‌کنم صراحت در کار بیاورید و یک شماره مخصوص در اختیار امحابنا بگذارید تا بدانیم از مذهب جهانگیرشان دفاع کنند.- به یادت می‌آورم که وقتی دارند مذهب رسمی مملکت را می‌کوبند و غالب مشاغل کلیدی در دست بهایی‌هاست... از سرکار قبیح است که زیر بال این اباطیل را بگیرید و این بنده خدا «رالسخ» تمامش خواهم کرد و محضرتان خواهم فرستاد. علل تاریخی و روحی قضیه را گمان می‌کنم نشان داده باشم. مقدماتش در غیرنرذگی ناقص چاپ اول آمده. دیگر اینکه امیدوارم موفق باشید. مکه- روز شنبه ۳۱ فروردین ۱۳۴۳/ ۸

۲۰ آذر ۱۳۴۵ در مازندر در میان شاگردان

روشنفکران؛ همیشه در آخرین دقایق، طرف سلطنت را گرفته‌اند

امام خمینی(ره) در شانزده فروردین ۱۳۴۳ پس از آزادی از زندان به قم بازآمدند و جلال آل‌احمد این نامه را ۲ هفته پس از آزادی امام نوشته است از سرزمین وحی. این نامه در پی یورش ساواک به بیت حضرت امام در قم (در سال ۱۳۴۵) به یغما رفت و در پرونده جلال بایگانی شد.

«بات الهٰها

وقتی خبر خوش آزادی آن حضرت، تهران را به شادی واداشت، فقرا منتظرالبرواز(!) بودند به سمت بیت‌الله این است که فوصت دست‌نویسی مجدد نشد. اما اینجا ۳-۲ خبر اتفاق افتاده است. شنیده شده که دیدم اگر آنها را وسیله‌ای کنم برای عرض سلامی، بد نیست. ولی اینکه مردی شبه جعفری را دیدم از اهالی الاحساء- جنوب غربی خلیج‌فارس، حوالی کویت و ظهران- می‌گفت ۸۰ درصد اهالی الاحساء، وضوف و قطیف شیعه‌اند و از اخبار آن واقعه مولمه ۱۵ خرداد حسابی خبر داشتند و مضطرب بود و از شنیدن خبر آزادی شما شاد شد. خواستم به اطلاع‌تان رسیده باشد که اگر کسی از حضرات روحانیان به آن سمت‌ها گسیل بشود، هم جا دارد و هم محاسن فراوان».

و در ادامه می‌نویسد: «دیگر اینکه طرح دیگری در دست داشتم که تمام شد و آمدم، درباره نقش روشنفکران میان روحانیت و سلطنت، و توضیح اینکه چرا این حضرات همیشه در آخرین دقایق، طرف سلطنت را گرفته‌اند و نمی‌بایست. اگر عمری بود و بر گشتیم تمامش خواهم کرد و محضرتان خواهم فرستاد. علل تاریخی و روحی قضیه را گمان می‌کنم نشان داده باشم. مقدماتش در غیرنرذگی ناقص چاپ اول آمده. دیگر اینکه امیدوارم موفق باشید. مکه- روز شنبه ۳۱ فروردین ۱۳۴۳/ ۸

یا اینطرفی هستی یا آنطرفی!

«سیدبدالعالی دستغیب» از نزدیکان سال‌های آخر جلال درباره انتقادهای بی‌تعارف آل‌احمد به روشنفکری و کینه امثال «ابراهیم گلستان» و باقی هم‌قطارانش از جلال می‌گوید: «آل‌احمد قلمش گزنده بود، نامه‌ای که به جمالزاده نوشته را بخوانید. خیلی گزنده است. خوش‌قلم بود. جز کسانی که غربزدگی را تحلیل فلسفی می‌کردند، حرف‌های بقیه چندان مبنای علمی ندارد و بیشتر با آل‌احمد تسویه‌حساب شخصی کردند. به هر حال آل‌احمد آدمی بود که می‌گفت نویسنده باید جبهه‌گیری کند. بالاخره یا اینطرفی هستی یا آنطرفی! وسط نمی‌شود بمانی. اگر با دستگاه مخالفی باید به میدان، اگر هم موافقی چرا پنهان می‌کنی؟ بو بیشتر به دستگاه‌برس و بیشتر بول بگیر. آل‌احمد به آنچه می‌گفت معتقد بود». دستغیب درباره نامه جلال به جمالزاده درست می‌گوید. او خیلی صریح و تند با امثال جمالزاده برخورد می‌کرد. گویا جمالزاده نقدی به «مدیر مدرسه» نوشته بود و در آن با تعابیری زننده، حرف‌هایی درباره کتاب آل‌احمد داشت. آل‌احمد به جمالزاده پاسخ تندی داده بود. او در بخشی از نامه خود را تحلیل فلسفی می‌کرد، حرف‌های بقیه چندان مبنای علمی ندارد و بیشتر با آل‌احمد تسویه‌حساب شخصی کرده‌اند. به هر حال آل‌احمد آدمی بود که می‌گفت نویسنده باید جبهه‌گیری کند. بالاخره یا اینطرفی هستی یا آنطرفی! وسط نمی‌شود بمانی. اگر با دستگاه مخالفی باید به میدان، اگر هم موافقی چرا پنهان می‌کنی؟ بو بیشتر به دستگاه‌برس و بیشتر پول بگیر. آل‌احمد به آنچه می‌گفت

تصویری دیده نشده از جلال

مزار جلال کجاست؟

دم غروبی بود که رسیدم به مسجد فیروزآبادی. شنیده بودم مزار جلال داخل مسجد است اما نمی‌دانستم کجای مسجد. مزار ایشان که فیروزآبادی، موسس مسجد و بیمارستان فیروزآبادی هم همانجا بود. نقل است که این نماینده دوره‌های دوم، سوم، ششم، هفتم و چهاردهم شورای ملی، حقوق دریافتی‌اش از مجلس را برای ساختن بیمارستان و مسجد فیروزآبادی در شهری صرف کرد که به نام خودش مشهور شد. از خادمی که آنجا بود پرسیدم مزار جلال آل‌احمد کجاست؟ کمی آن‌طرف‌تر از مزار آقای فیروزآبادی، روی سنگی سیاه با رنگ زرد امضای «جلال آل‌احمد» است و ۱۳۴۸ - ۱۳۰۳. رنگ و رویش هم رفته است. شاید ساده‌ترین سنگ مزاری است که دیده‌ام. خادم می‌گفت می‌آید برای فاتحه‌خوانی؟ گفت: گاهی جوان‌های همسن و سال خودت می‌آیند!

۱۳۴۸ - ۱۳۰۳

(دوستدار جلال- از محله شاه عبدالعظیم)

جلال در بدرقه پدرش آیت‌الله طالقانی و شیخ آقابزرگ تهرانی در فرودگاه مهرآباد

محمدرضا کردلو: جلال آل‌احمد: نامش به تنهایی دلربایی می‌کند. هم فخامتی که کلمه «جلال» دارد و هم اصالتی که در پس «آل‌احمد» نهفته است. جلال آل‌احمد در تطوری محیرالعقول مسیر روشنفکری را طی کرده و عکس‌های بی‌تعارفی از روشنفکری ایرانی گرفته است. «یادگاری»هایی که به مذاق بعضی‌ها خوش نیامده اما مقدمه دوستی خیلی‌های دیگر با او شده. خیلی‌هایی که او را ندیده‌اند اما دوستدارش هستند. برخی هم شیفته‌اش شده‌اند. مثل محمدرضا کائینی که کارهای فراوانی درباره جلال آل‌احمد منتشر کرده است. او گفت‌وگوهایی که پیرامون جلال انجام داده تا کتاب ارزشمند «دویدار» که به کوشش او تدوین شده است. در چهل‌ونهمین سالگرد درگذشت جلال، با کائینی درباره حضور ۸۰ ساله آل‌احمد در فضای ادبی و روشنفکری ایران گفت‌وگو کرده‌ایم.

***

■ در سال‌های گذشته تقسیم‌بندی‌های متعددی در معرفی جلال انجام شده؛ داستان‌نویس، ژورنالیست، فعال اجتماعی و البته چیزی که بیشتر از موارد دیگر و او را در فضای نخبگانی معرفی کرده، مواجهه‌ای است که با روشنفکری و روشنفکران داشته؛ شما جلال را چطور معرفی می‌کنید؟

در نگاه کلی جلال را در ۲ جنبه می‌بینم؛ اول گزارش‌نویس خوبی از وقایع اجتماعی و تاریخی و دوم یک تحلیلگر اجتماعی خوب. در واقع می‌شود صرفنظر از شکل و قالب نوشته‌هایش آن را تحلیل رفتارشناسی ایرانیان تلقی کرد. مثلا در «نون والقلم» جلال به دلایل ناگامی جنبش‌های چپ پرداخته اما چون سانسور دست و پایش را بسته فضا را به صفویه می‌برد. صوفی‌ها را خوب نشان داده و خصال عمومی ایرانیان را خوب گزارش کرده. حاکم، وزیر، سراینده شعر دربار، میرزانویس خوب، میرزانویس بد و... همه را خوب گزارش کرده؛ گزارش از ماوقع حکایت دارد. جنبه اول شخصیت جلال نگاه او به حال و گذشته است. از طرفی او معطوف به آینده تحلیلگر بسیار قدرتمندی است. آینده‌ای که دنبالش باید باشیم و قرار است بیاید. یا مثلا در «غربزدگی» هم نگاه به گذشته دارد و هم تحلیل آینده. «خدمت و خیانت روشنفکران» همین‌طور. در سایر آثار هم همین هست. «خسی در میقات» گزارش‌نویسی است. «سنگی بر گوری» و «یک چاه دوچاله» هم همین‌طور. حتی در ترجمه‌هایش به نقد تحلیلی امروز نظر دارد. اینکه اگر غربی‌ها حرفی می‌زنند که کارکردی دارد گفته شود. اگرچه جلال قطعا راحل را همیشه در این جست‌وجو کرده. در یک چاه و دوچاله می‌گوید: همیشه سر ضرورتی قدم زده نه از سر تفنن. خب! این فرق او با بقیه بود. نوشته‌هایش- حالا در هر قالبی که بود- به فکر حل مسائل جامعه بود. به نفع مردم، فقه مردم و به نفع معیشت آنها تلاش می‌کرد هر چیزی را که می‌بیند زنده کند. بد به غیبت بینداز و جیغ‌جنگیش نبود.

■ چه نسبتی میان جلال و روشنفکران با برج عاج‌نشین‌ها قبل و بعد از غربزدگی وجود داشت؟

من البته در اطلاق روشنفکر به آل‌احمد احتیاط می‌کنم. روشنفکرها را اگر از مشهورات زمانه خاک کنیم چیزی برای گفتن نمی‌ماند. من با خیلی از اینها گفت‌وگو کرده‌ام، از نزدیک دیده‌شان. از برخی‌شان محبت‌هایی دیده‌ام و خاطرات خوبی هم با اینها دارم اما آنچه باید بدانیم این است که کمیه آمال آنها ترجمه است و بعضا ترجمه‌های مغلوط. چه چپ و چه راست. از بدو مشروطه ترجمه خوب و بد داشتیم و بعد اینها را بزک دوزک شده با آیات قرآن یا اشعار مولانا می‌آمدند کنار هم می‌گذاشتند اما اعتقادشان این بود که ریشه کفر اینجا است و آنجاست. اگر روشنفکری این است که قاعدتا این است: من بیشتر دوست دارم به مرحوم جلال و مرحوم طالقانی بگویم روشنگر تا روشنفکر. اما درباره نسبت جلال با روشنفکران باید بگویم روشنفکری ایرانیان تلقی کرد. مثلا در «نون والقلم» جلال به دلایل ناگامی جنبش‌های چپ پرداخته اما چون سانسور دست و پایش را بسته فضا را به صفویه می‌برد. صوفی‌ها را خوب نشان داده و خصال عمومی ایرانیان را خوب گزارش کرده. حاکم، وزیر، سراینده شعر دربار، میرزانویس خوب، میرزانویس بد و... همه را خوب گزارش کرده؛ گزارش از ماوقع حکایت دارد. جنبه اول شخصیت جلال نگاه او به حال و گذشته است. از طرفی او معطوف به آینده تحلیلگر بسیار قدرتمندی است. آینده‌ای که دنبالش باید باشیم و قرار است بیاید. یا مثلا در «غربزدگی» هم نگاه به گذشته دارد و هم تحلیل آینده. «خدمت و خیانت روشنفکران» همین‌طور. در سایر آثار هم همین هست. «خسی در میقات» گزارش‌نویسی است. «سنگی بر گوری» و «یک چاه دوچاله» هم همین‌طور. حتی در ترجمه‌هایش به نقد تحلیلی امروز نظر دارد. اینکه اگر غربی‌ها حرفی می‌زنند که کارکردی دارد گفته شود. اگرچه جلال قطعا راحل را همیشه در این جست‌وجو کرده. در یک چاه و دوچاله می‌گوید: همیشه سر ضرورتی قدم زده نه از سر تفنن. خب! این فرق او با بقیه بود. در نوشته‌هایش- حالا در هر قالبی که بود- به فکر حل مسائل جامعه بود. به نفع مردم، فقه مردم و به نفع معیشت آنها تلاش می‌کرد هر چیزی را که می‌بیند زنده کند. بد به غیبت بینداز و جیغ‌جنگیش نبود.

■ چه نسبتی میان جلال و روشنفکران با برج عاج‌نشین‌ها قبل و بعد از غربزدگی وجود داشت؟

من البته در اطلاق روشنفکر به آل‌احمد احتیاط می‌کنم. روشنفکرها را اگر از مشهورات زمانه خاک کنیم چیزی برای گفتن نمی‌ماند. من با خیلی از اینها گفت‌وگو کرده‌ام، از نزدیک دیده‌شان. از برخی‌شان محبت‌هایی دیده‌ام و خاطرات خوبی هم با اینها دارم اما آنچه باید بدانیم این است که کمیه آمال آنها ترجمه است و بعضا ترجمه‌های مغلوط. چه چپ و چه راست. از بدو مشروطه ترجمه خوب و بد داشتیم و بعد اینها را بزک دوزک شده با آیات قرآن یا اشعار مولانا می‌آمدند کنار هم می‌گذاشتند اما اعتقادشان این بود که ریشه کفر اینجا است و آنجاست. اگر روشنفکری این است که قاعدتا این است: من بیشتر دوست دارم به مرحوم جلال و مرحوم طالقانی بگویم روشنگر تا روشنفکر. اما درباره نسبت جلال با روشنفکران باید بگویم روشنفکری ایرانیان تلقی کرد. مثلا در «نون والقلم» جلال به دلایل ناگامی جنبش‌های چپ پرداخته اما چون سانسور دست و پایش را بسته فضا را به صفویه می‌برد. صوفی‌ها را خوب نشان داده و خصال عمومی ایرانیان را خوب گزارش کرده. حاکم، وزیر، سراینده شعر دربار، میرزانویس خوب، میرزانویس بد و... همه را خوب گزارش کرده؛ گزارش از ماوقع حکایت دارد. جنبه اول شخصیت جلال نگاه او به حال و گذشته است. از طرفی او معطوف به آینده تحلیلگر بسیار قدرتمندی است. آینده‌ای که دنبالش باید باشیم و قرار است بیاید. یا مثلا در «غربزدگی» هم نگاه به گذشته دارد و هم تحلیل آینده. «خدمت و خیانت روشنفکران» همین‌طور. در سایر آثار هم همین هست. «خسی در میقات» گزارش‌نویسی است. «سنگی بر گوری» و «یک چاه دوچاله» هم همین‌طور. حتی در ترجمه‌هایش به نقد تحلیلی امروز نظر دارد. اینکه اگر غربی‌ها حرفی می‌زنند که کارکردی دارد گفته شود. اگرچه جلال قطعا راحل را همیشه در این جست‌وجو کرده. در یک چاه و دوچاله می‌گوید: همیشه سر ضرورتی قدم زده نه از سر تفنن. خب! این فرق او با بقیه بود. در نوشته‌هایش- حالا در هر قالبی که بود- به فکر حل مسائل جامعه بود. به نفع مردم، فقه مردم و به نفع معیشت آنها تلاش می‌کرد هر چیزی را که می‌بیند زنده کند. بد به غیبت بینداز و جیغ‌جنگیش نبود.

■